

نقد انگاره «تمایز موضوعی فقه و اخلاق» براساس قرآن و حدیث

سید محمدباقر میرصانع^۱

چکیده

نسبت فقه و اخلاق یکی از مسائل مهم و اثرگذار در هندسه و روابط دانش‌های اسلامی است. دیدگاه‌های مختلفی درباره نسبت یادشده مطرح شده است؛ چنان‌که این دیدگاه‌ها را به سه طیف اتحاد، تنافر و تعامل می‌توان تقسیم کرد. در پژوهش حاضر به سود دیدگاه اتحاد فقه و اخلاق، یکی از تمایزهای مطرح شده میان فقه و اخلاق، مبتنی بر آموزه‌های قرآن و حدیث، بررسی و نقد شده است. این تمایز که با عنوان «تمایز موضوعی» شناخته می‌شود، عبارت است از اینکه موضوع فقه رفتارهای انسان و موضوع اخلاق ملکات است. روش تحقیق به صورت جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل دلالتی گزاره‌های نقلی بوده و دستاورد پژوهش نشان‌دهنده آن است که سه استدلال مبتنی بر نقل را می‌توان بر عدم وجود تفکیک میان رفتارها و ملکات اقامه کرد؛ تفکیکی که عامل تشکیل دو دانش مجزا برای ملکات و رفتارها شود. استدلال‌های یادشده عبارت‌اند از: وحدت سیاق در برخورد با ملکات و رفتارها، اندماج مباحث مربوط به رفتار و ملکه و اهمیت بیشتر درون انسان نسبت به رفتار.

کلیدواژه‌ها: نسبت فقه و اخلاق، تمایز موضوعی، قرآن، حدیث، رفتار، فضایل.

۱. استادیار گروه اخلاق نظری، پژوهشکده اخلاق و روان‌شناسی اسلامی، پژوهشگاه قرآن و حدیث، قم.
mirsanea.m@riqh.ac.ir

مقدمه

اندیشمندان اسلامی معمولاً علوم دینی را به سه دانش: فقه، اخلاق و کلام تقسیم می‌کنند. در سال‌های اخیر، نسبت دانش فقه و اخلاق و مرز آن‌ها به مسئله‌ای بحث‌برانگیز تبدیل شده؛ چنان‌که اصل تمایز میان دانش فقه و اخلاق و در حالت پذیرش تمایز، چیستی تمایز آن‌ها محلّ بحث و تأمل بوده است. طرفداران تمایز میان فقه و اخلاق بر یکی از تمایزهای موضوعی، روشی و اهداف و غایات این دو دانش تأکید می‌کنند. غالب طرفداران تمایز موضوعی، تمایز را این‌گونه تبیین می‌کنند: موضوع دانش فقه، «رفتار» و موضوع دانش اخلاق، «ملکات و خصوصیات روحی انسان» است.

یکی از مسائل مهم در بررسی رابطه فقه و اخلاق، دیدگاه منابع دینی نسبت به این رابطه و پذیرش تفکیک یا عدم تفکیک آن‌ها از یکدیگر است. در پژوهش حاضر، تمایز یا عدم تمایز این دو دانش فقط از نظر موضوعی (رفتار و ملکة) از دیدگاه آیات و روایات بررسی می‌شود. سؤال اصلی پژوهش این است که آیا در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام به تمایز میان رفتار و ملکات به‌گونه‌ای توجّه و اهتمام شده است که مستلزم شکل‌گیری دو دانش متفاوت باشد یا نه؟

در سال‌های اخیر، در کتاب‌ها و مقالات بسیاری به موضوع نسبت فقه و اخلاق پرداخته شده است. در برخی از این آثار، صرفاً به گزارش تمایزها و اشتراکات فقه و اخلاق توجّه شده و از تحلیل و بررسی موضوع خودداری شده؛ مانند کتاب‌های فقه و اخلاق اسلامی؛ مقایسه‌ای علم شناختی (۱۳۹۵ ش) از مهدی احمدپور و مناسبات فقه و اخلاق در گفت‌وگوی اندیشوران (۱۳۹۲ ش) از محمد هدایتی. در برخی دیگر نیز با مسلم پنداشتن تمایز فقه و اخلاق فقط افتراق محوری میان آن‌ها جست‌وجو شده است؛ از جمله در مناسبات فقه و اخلاق (۱۳۹۵) به قلم محمد هدایتی، فصل چهارم کتاب آشنایی با فقه اخلاق؛ درآمدی بر دانش اخلاق اجتهادی و استنباطی (۱۴۰۰ ش) از محمد عالم‌زاده نوری و فصل دوم کتاب اخلاق اسلامی و کاربرست قاعده تسامح در ادله سنن (۱۳۹۰) به قلم محمد تقی اسلامی. افزون بر این در برخی از کتاب‌ها نسبت مشهور میان فقه و اخلاق

تحلیل و نقد شده است؛ مانند از فقه و اخلاق تا فقه اخلاقی؛ تأملاتی بنیادین در تفکیک اخلاق از فقه (۱۴۰۰ ش) نوشته مجتبی رحیمی که البته در این کتاب نسبت فقه و اخلاق از نگاه قرآن و روایات بررسی نشده؛ چیزی که در پژوهش حاضر کوشیده شده است از نظر تمایز موضوعی بررسی شود. البته در مقالاتی نیز به این مهم پرداخته شده که بیشتر به پژوهش حاضر نزدیک هستند؛ مانند «عدم تمایز گزاره‌های اخلاقی و فقهی قرآن کریم (از حیث موضوع، محمول، هدف، قلمرو و ضمانت اجرا)» (۱۳۹۸ ش) نوشته صدیقه مهدوی‌کنی. نویسنده مقاله یادشده فقه و اخلاق را در قرآن یکی می‌داند؛ اما این مهم را در چیه‌ای برای نقد میان نسبت فقه و اخلاق به منزله دو علم قرار نداده است. در دو مقاله دیگر با عنوان «رابطه فقه و اخلاق از دیدگاه قرآن کریم» (۱۴۰۱ ش) به قلم سوسن نریمانی و «نسبت فقه و اخلاق در آموزه‌های امام رضا (علیه السلام)» (۱۳۹۲ ش) از احمد پاکتچی نیز، با پیش فرض قرار دادن تمایز فقه و اخلاق تنها به نحوه ارتباط این دو علم در قرآن و روایات پرداخته شده است.

پژوهش حاضر می‌کوشد نخست، نسبت میان دو علم فقه و اخلاق اسلامی با تمرکز بر «تمایز موضوعی؛ ملکه و رفتار» بررسی و نقد شود؛ تمایزی که در بیشتر آثار منتشر شده در این حوزه پیش فرض گرفته شده و دوم اینکه با تکیه بر قرآن و روایات، فرضیه وحدت فقه و اخلاق اسلامی به مثابه دو علم پی گرفته شود.

پیش از ورود به بررسی ادله قرآنی و روایی، توجه به دو نکته لازم است:

الف) دأب و روش قرآن عدم تفکیک ساحت‌های مختلف انسان است. در تعداد قابل توجهی از آیات قرآن مباحث مختلف اعتقادی، رفتاری، خلقی، ساختار روان انسان و جامعه بدون تفکیک مطرح شده است (مهدوی‌کنی، ۱۳۹۸ ش)؛ اما از این موضوع نمی‌توان برای عدم تفکیک میان علوم مختلفی که درباره این ساحت بحث می‌کنند، استفاده کرده و بدان استدلال کرد؛ برای نمونه نمی‌توان گفت چون قرآن میان گزاره‌های مربوط به عقاید، رفتار، ملکات و... تفکیکی قائل نشده، کلام، فقه، اخلاق، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز یک علم بیش نیستند. صرف هم‌نشینی گزاره‌های مربوط به رفتار،

خلق و درون انسان دلیلی بروحدت فقه و اخلاق اسلامی نیست و نگارنده نیز از این استدلال استفاده نمی‌کند.

ب) تفکیک و عدم تفکیک میان دو علم فقه و اخلاق به صراحت و مستقیم در آیات و روایات مطرح نشده؛ اما می‌توان شواهدی از آیات و روایات پیدا کرد که در عمل، موضوعات مشهور به اخلاقی و فقهی در آن‌ها به صورت نامتمایز و مخلوط مطرح شده است.

در اینجا مدّعا این نیست که آیات و روایات اسلامی بر عدم تفکیک دو علم فقه و اخلاق دلالت دارند؛ اما از شواهد این‌گونه برداشت می‌شود: برای فهم درست و دقیق مباحث مرتبط با رفتار فرد مسلمان به بررسی و فهم توأمان ادلهٔ مربوط به رفتار ظاهری و باطنی و ملکات نیاز است و نه جدا از یکدیگر و در دو علم مجزا.

در ادامه، نحوهٔ دلالت گزاره‌های قرآنی و روایی بر این برداشت مطرح می‌شود که به چهار صورت ممکن است: ۱. به صراحت، ۲. وحدت سیاق، ۳. اندماج مباحث، ۴. اهمیت بیشتر مباحث درون و ملکات انسان. البته چون بعید است در آیات و روایات به صراحت از وحدت یا عدم وحدت فقه و اخلاق سخنی به میان آمده باشد، تنها به سه حالت ممکن دیگر پرداخته می‌شود. این بُعد از این رو است که وجود گزاره‌هایی از این دست بسیار اندک است:

- رفتار و ملکات یک هدف را دنبال می‌کنند، تفکیک شدنی نیستند و مسائل آن‌ها باید با هم طرح شود؛

- در دین رفتار مهم نیست و آنچه مهم است، ملکات و خصوصیات روحی است؛ زیرا رفتار مقدمه‌ای برای تهذیب درون است و باید با مباحث مربوط به ملکات مطرح شود؛

- فلان مسئله چون به رفتار مربوط است، از مسائل مربوط به درون جداست، یا چون به رفتار مربوط است مشمول یکی از احکام پنج‌گانه است و یا چون به درون و خلیقات مربوط است مشمول این احکام نیست.

۱. وحدت سیاق

هنگامی که در منابع دینی غایت، ادبیات، احکام و شرایط مشترکی برای دو جنبه رفتار و خصوصیات روحی انسان مطرح شود، هرچند فهم یکی مترتب بر دیگری نباشد، خود این وحدت سیاق نشان‌دهنده وحدت علمی است که باید به این دو بپردازد. اگر کسی بگوید که رفتار را در فقه و خصوصیات روحی را در اخلاق بررسی می‌کنیم، در پاسخ می‌گوییم که در جوهر این دو علم، به لحاظ روشی و غایتی و حتی موضوعی تفاوتی وجود ندارد؛ چنان که اگر فقه را به دو قسم فعل و ترک فعل یا رفتار ظاهری و باطنی تقسیم کنیم، دو علم تولید نمی‌شود. البته منعی در تفکیک به وسیله اسم‌گذاری نیست؛ اما این امر به معنای ایجاد دو علم با دو سنخ جدا نخواهد بود.

۱-۱. شواهد وحدت سیاق

اینک مواردی از وحدت سیاق در آیات و روایات بیان می‌شود:

الف) وحدت سیاق در آیات

۱. در برخی از آیات قرآن، رفتاری مصداق یا نشانه یک خُلق معرفی می‌شود که نشان‌دهنده وحدت سیاق این آیات است؛ برای نمونه در آیه زیر تعدی از حدود الهی مصداق یا نشانه ملکه و خُلقِ ظلم قرار گرفته است. حدود الهی نیز به قرینه آیات پیشین و فقرات قبلی همین آیه، احکام زندگی زناشویی است: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره / ۲۲۹).

۲. در بسیاری از آیات، اوامر حوزه خُلقیات به اوامر حوزه رفتار ظاهری عطف شده است؛ برای نمونه در دو آیه زیر ابتدا به یک رفتار ظاهری و سپس به رفتاری باطنی و خُلقی (تقوا) امر شده است که این بروحدت سیاق این‌گونه از آیات دلالت دارد:

- «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره / ۱۹۴)؛

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران /

(۱۳۰).

۳. شاید قریب به اتفاق آیات الاحکام خالی از توجّه به درون، شخصیت، صفات و اوامری فراتر از رفتار ظاهری نیستند. محفوف بودن احکام یادشده به افعال جوانحی و ملکات و صفات شخصیتی‌ای، همچون تقوا (بقره / ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷؛ نساء / ۱۲۸؛ طلاق / ۱، ۴)، ایمان (بقره / ۲۲۳، ۲۳۲)، احسان (بقره / ۲۲۹، ۲۳۱؛ نساء / ۱۲۸)، ذکر (بقره / ۲۳۹)، صالح، قانت، حافظ غیب و بخل (نساء / ۱۲۸)، عفاف (نور / ۶۰) و قید مهمّی، همچون معروف (بقره / ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰؛ نساء / ۱۹؛ طلاق / ۲) که در ادامه پژوهش به آن پرداخته می‌شود، بروحدرت سیاق و محفوف بودن احکام رفتاری در قرآن با ملکات، صفات درونی و انگیزه‌ها دلالت دارد.

همچنین قرآن مملو از آیاتی است که در آن‌ها به تقوا، ایمان و بقیه فضایل امر شده و از رذایل درونی نهی یا عتاب شده است.^۱ بسیاری از این آیات و آیات مشابه به‌رغم یکسانی ادبیات با آیات الاحکام (به کار رفتن صیغه امر در امور نیک، نهی از امور ناپسند و وعید به عذاب)، متأسفانه مورد مذاقه فقهی، به صورت مستقل، قرار نگرفته است. با خالی کردن ذهن از تمایز مرسوم میان علم اخلاق و فقه، تفاوت معناداری میان آیات الاحکام و این قبیل از آیات دیده نمی‌شود.

۱. در بسیاری موارد به ایمان و تقوا امر شده است؛ مانند امر به ایمان (نساء / ۱۳۶؛ حدید / ۷)، امر به تقوا (بقره / ۱۸۹؛ توبه / ۱۱۹)، امر به عدالت (نساء / ۱۳۵؛ مائده / ۸)، نهی از ظن (حجرات / ۱۲)، نهی از تبعیت هوا (ص / ۲۶)، امر به توکل و پیوند آن با تسلیم خداوند بودن (احزاب / ۴۸؛ یونس / ۸۴)، امر به شکرگزاری و نهی از کفران (ابراهیم / ۷)، امر به صبر (انفال / ۴۶)، امر به توبه (تحریم / ۸)، امر به احسان نسبت به والدین (بقره / ۸۳)، نهی از بخل (آل عمران / ۱۸۰)، نهی از حسد (نساء / ۵۴) و نهی از سخن چینی و عیب‌جویی (قلم / ۱۰، ۱۱؛ همزه / ۱).

ب) وحدت سیاق در روایات

در روایات نیز این یکسانی، هم در الزامات و واجبات و هم در الزامات مانند مستحبات و مکروهات دیده می‌شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام ایمان، اقرار، معرفت، تصمیم، رضایت و تسلیم به وحدانیت خدا و بقیه عقاید حقه به عنوان واجبات عمل قلب معرفی شده است: «فَأَمَّا مَا فُرِضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَأَلْفَرَارٌ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ... فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۱۶۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله در وصایای خویش به امام علی علیه السلام وی را به خصلت‌هایی مانند: صدق، ورع، خوف از خدا و کثرت گریه از خشیت الهی دعوت می‌کند (همان، ۱۸۲). کوتاه‌سخن اینکه می‌دانیم برخی از این خصلت‌ها مانند صداقت زبانی از رفتارهای ظاهری و واجب و برخی دیگر از صفات باطنی است و حضرت تمایزی میان آن‌ها قائل نشده است. روایت‌هایی از این دست که خصلت‌های مختلفی در آن‌ها در کنار هم ذکر شده باشد، بسیار است.

در برخی دیگر از روایات نیز در زمان امر به رفتاری یا نهی از آن، به ترکیبی از رفتار و ملکات توجه شده است. البته مشکلی که در مجامع روایی خودنمایی می‌کند، تقطیع و دسته‌بندی روایات است و این امر موجب شده که روایات مربوط به رفتارها و ملکات و مکارم از یکدیگر جدا شوند. با وجود این مشکل در مجامع حدیثی باز هم روایات دال بر سنخ واحد مباحث مربوط به رفتار و خلق وجود دارد. در ادامه برخی روایات مطرح می‌شود:

۱. در روایات «افضل الاعمال» در کنار صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله (نوری، ۱۴۰۸: ۵ / ۱۱۹)، مواردی همچون آب دادن به تشنگان (همان، ۵ / ۳۳۱)، شاد کردن مؤمن (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴ / ۴۹۹)، استمرار عمل نیک (نوری، ۱۴۰۸: ۱ / ۱۳۱)، زیارت قبر امام حسین علیه السلام (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴ / ۴۹۹)، نماز شب (نوری، ۱۴۰۸: ۶ / ۳۳۷)، نماز اول وقت (همان، ۳ / ۹۸)، اطعام به دیگران (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴ / ۴۲۷)، ایمان به خدا

(امام رضا، ۱۴۰۶: ۳۷۶)، انتظار فرج (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵ / ۲۰۸) و حُبّ امام علی علیه السلام (نوری، ۱۴۰۸: ۵ / ۳۳۱) مطرح شده است.

واژه عمل در این روایات اعم از امور مربوط به رفتار و درون است و این می‌تواند شاهی بروحیت رویه علمی در آن‌ها باشد.

۲. روایت دوم نمونه‌ای از روایات «بُنی الاسلام» است که در کنار نماز، روزه، حج و زکات، ولایت را مطرح می‌کند. ولایت امری چندبعدی است که هم جنبه ظاهری و هم جنبه باطنی دارد. اصل و اساس ولایت باطنی است؛ یعنی اعتقاد به امام و واجب‌الاطاعه بودن «ولی»؛ مانند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَ الزَّكَاةِ، وَ الْحَجِّ، وَ الصَّوْمِ، وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۳ / ۵۳).

در این روایت نه تنها ولایت در کنار افعال مطرح شده، بلکه اهمیت آن بالاترین دانسته شده است.

۳. برخی خطبه‌ها و وصایای ائمه علیهم السلام نیز با عطف مباحث مربوط به رفتار و ملکات، به وحدت سیاق آن‌ها اشعار دارند؛ برای نمونه در روایتی از امام باقر علیه السلام خطاب به جابر تواضع، خشوع و ذکر خداوند، اموری جوانحی و خلقی در کنار امانت‌داری، نماز، روزه، نیکی به والدین و... بدون هیچ تمایزی قرار گرفته است (همان، ۷۴ / ۲). همچنین در فرازی از وصیت امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام زهد، ذکر مرگ، کوتاهی آرزو، تواضع و حُبّ مساکین در کنار اموری همچون نماز و زکات و... ذکر شده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵ / ۹۹).

۲. اندماج مباحث

منظور از اندماج مباحث این است که احکام و مسائل رفتار ظاهری و باطنی چنان درهم تنیده، پیچیده و تلفیق (اندماج) شده است که تفکیک آن‌ها ممکن نیست یا مضر به مقصود، یعنی استنباط حکم است؛ زیرا بر فقیه لازم است که برای یافتن دلیل و

حجّت تا جایی که از پیدا کردن آن مایوس شود، تمام تلاش خود را به کار برد (استفراغ وسع) و در این موارد که استنباط حکم به فهم مسائل امور درونی و خُلقی مشروط است، فقیه بدون رسیدن به رأی اطمینان آور درباره امور درونی، امکان صدور حکم فقهی ندارد. بنابراین که در فقه نیز باید به امور درونی پرداخته شود، حتی اگر تفاوت فقه و اخلاق را در موضوع آن‌ها (رفتار و ملکات) بدانیم، دیگر نیازی به علمی مستقل به نام اخلاق برای پرداختن به خلیات و ملکات نخواهد بود. البته این موضوع منافاتی با این امر ندارد که در خود فقه، میان دانش‌های فقهی مختلف تمایز گذاشته شود؛ مثل فقه اقتصادی، فقه قضایی، فقه سیاسی و فقه اخلاقی.

در علم اصول در تعریف اجتهاد و ذیل اصل برائت، از استفراغ وسع فقیه بحث شده است. آخوند خراسانی در کفایه اجتهاد را «استفراغ وسع برای یافتن حجّت بر حکم شرعی» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۴۶۴) تعریف می‌کند. اگرچه از سوی برخی بر این تعریف اشکال واقع شده،^۱ در اصل استفراغ وسع حتی در صورت وجود ملکه و قوه اجتهاد اختلافی نیست. استفراغ وسع را نیز چنین تعریف کرده‌اند: «بذل تمام الطّاقة بحیث یحسّ من نفسه العجز عن المزیّد علیه» (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷: ۷/۷)؛ صرف کردن تمام توان به گونه‌ای که احساس کند از یافتن دلایل بیشتر عاجز است.

در بحث حاضر، اگر احتمال داده شود که موضوع فضایل، رذایل، نیات و انگیزه‌ها در صدور حکم شرعی دخیل است، استفراغ وسع، فقیه را به تحقیق درباره فضایل و ملکات ملزم کرده و اگر چنین نکند استفراغ وسع و صرف کردن تمام توان را انجام نداده است.

۲-۱. شواهد اندماج مباحث

در بسیاری از آیات قرآنی که به آیات الاحکام معروف هستند، با ترکیبی از رفتار و

۱. اشکال آنان ناظر به این است که صرف کردن تمام توان به تنهایی اجتهاد نیست؛ بلکه باید ملکه و قوه استنباط شکل گرفته باشد (عراقی، ۱۳۸۸: ۲۳).

ملکات انسانی مواجه می‌شویم. در این آیات، رفتارهای ظاهری به رفتارهای باطنی و ملکات مقید شده‌اند؛ به صورتی که تفکیک آن‌ها از هم مخل به استنباط درست و فهم صحیح احکام است یا حداقل این احتمال وجود دارد که در صورت درست فهمیده نشدن، استنباط در مسیر اشتباهی قرار گیرد. در ادامه، شواهد اندماج مباحث به دو دسته تعلیلی و تقییدی تقسیم می‌شود:

الف) شواهد تعلیلی

اندماج مباحث درون و بیرون آدمی گاه به گونه‌ای است که امر درونی علت رفتار بیرونی و گاه قید پذیرش آن است و گاهی یک خلق یا فعل باطنی علت رفتار ظاهری قرار می‌گیرد. در بعضی از آیات این موارد دیده می‌شود:

۱. آیات وجوب نماز و روزه

در آیه وجوب نماز، غایت نماز ذکر و توجه به خداوند بیان می‌شود:
 ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه / ۱۴).

در آیه وجوب روزه نیز روزه ماه مبارک رمضان به امید تقوا پیشه کردن روزه‌داران بر مسلمانان مکتوب می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره / ۱۸۳).

در این دو آیه، «ذکر» و «تقوا» دو فعل باطنی‌اند که از آن‌ها به عنوان علت برای نماز و روزه یاد شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۴/۱۴۱، ۲/۸). براساس بحث حاضر، مسئله اصلی در این دو آیه عبارت است از: آیا نمازی که به هیچ وجه تذکری در آن نیست و روزه‌ای که به هیچ وجه امید تقوای پیشگی در آن نمی‌رود - هرچند هر دو مطابق ضوابط فقهی معمول باشند - صحیح هستند؟

۲. حرمت هم‌بستری در عادت ماهانه

در آیه ۲۲۲ سوره بقره، سخن از حرمت هم‌بستری با زنان در ایام عادت ماهانه و عدم

حرمت در بقیه روزهاست. در این آیه بعد از حکم رفتاری، محبوبیت توابین و متطهرین نزد خداوند بیان شده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ * نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره / ۲۲۲-۲۲۳).^۱

علامه طباطبایی و سبزواری بخش انتهایی آیه اول را تعلیل احکام یاد شده می‌دانند؛ به این معنا که عمل به آن احکام موجب طهارت ظاهری و باطنی و رجوع و بازگشت به خداوند می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۱۲؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۳ / ۳۶۲). بنابراین هنگام عمل به این احکام، غفلت از تعلیل آن‌ها موجب انحراف حکم و خروج آن از مسیر حقیقی خواهد شد. سبزواری توبه را عامل طهارت روح و سر تقدیم آن بر «یحِبُّ المتطهرین» را مقدم بودن طهارت باطنی بر طهارت ظاهری دانسته و توضیح می‌دهد که طهارت ظاهری راهی برای رسیدن به طهارت باطنی است و هریک از این دو طهارت بدون دیگری اثر و فایده‌ای ندارد (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۳ / ۳۶۳).

از دیدگاهی دیگر، پایان آیه به نوعی نحوه معامله با احکام شرعی، اعم از واجبات و محرمات را مشخص می‌کند. اگر کسی از این احکام تخطی کند، با توبه می‌تواند برگردد و نه تنها خدا پذیرنده اوست، بلکه او را نیز دوست دارد. همچنین عمل به این احکام موجب تطهیر و تنزیه انسان می‌شود (استرآبادی، ۱۳۹۴: ۷۴). این آیه، هم راه بازگشت

۱. و از تودرباره خون حیض سؤال می‌کنند، بگو: «چیز زیان بار و آلوده‌ای است؛ ازین رو در حالت قاعدگی از آنان کناره گیری کنید! و با آن‌ها نزدیکی ننمایید تا پاک شوند! و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آن‌ها آمیزش کنید! خداوند توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.» * زنان شما محلّ بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آن‌ها آمیزش کنید. و (سعی ننمایید از این فرصت بهره گرفته، با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید! و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان بشارت ده!

در صورت تخطی را نشان می‌دهد و هم مسیری را که قرار است با انجام این حکم پیموده شود.

۳. علت احکام در روایات

در روایات نیز می‌توان ارتباط تنگاتنگ رفتار و ملکات را به شیوه تعلیلی مشاهده کرد. در برخی خطبه‌ها، وصایا و سفارش‌های ائمه علیهم‌السلام این امر کاملاً مشهود است. در اینجا تنها به دو نمونه اشاره می‌شود:

در حکمت ۲۵۲ نهج البلاغه آمده است: «فرض الله... الصلاة تنزيهاً عن الكبر... و الصيام ابتلاءً لإخلاص الخلق... والأمر بالمعروف مصلحةً للعوام والنهي عن المنكر ردعاً للفسهاء... وإقامة الحدود إعظاماً للمحارم وترك شرب الخمر تحصيناً للعقل و مجانبة السرقة إيجاباً للعفة...».

مشابه همین حکمت در خطبه فدکیه آمده است: «فَجَعَلَ اللهُ... الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ، وَ الرِّكَاعَةَ تَنْزِيهًا لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَثْبِيثًا لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ،... وَ التَّهْنِي عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱/۹۹).

در حکمت ۲۵۲ و خطبه فدکیه امور باطنی‌ای چون زدودن کبر، پاک‌سازی نفس، اخلاص، نزدیکی قلوب، حفظ عقل و عفت، علل یا حکم احکام رفتاری قلمداد شده است.

ب) شواهد تقيیدی

در برخی از آیات، گاه امر درونی و خلقی قید یک رفتار قرار گرفته و حکم به آن مقید می‌شود. در آیات ازدواج، این تقيید به علت اهمیت خود مسئله قابل توجه و تدقیق است؛ از جمله قید معروف در برخی از احکام زوجین:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ... * الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾

(بقره / ۲۲۸-۲۲۹)

و همچنین در آیه ﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظَمَكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره / ۲۳۱).

قید معروف در آیاتی دیگری نیز به کار رفته است (بقره / ۲۴، ۲۴۱؛ نساء / ۱۹؛ احزاب / ۴۹؛ طلاق / ۲، ۴).

علامه طباطبایی ذیل آیات سوره بقره که در اینجا آورده شد، درباره رابطه رفتار جوارحی و جوانحی و ملکات نکاتی بیان می‌کنند. علامه درباره تقیید امساک به معروف و تسریح به احسان معتقد است که حفظ رابطه زوجیت گاه به قصد ضرر زدن و آزار رساندن به زوجه است و این امری منکر و غیر معروف است؛ مانند مردی که همسرش را طلاق می‌دهد و تا عده می‌خواهد تمام شود، به اورجوع می‌کند و سپس دوباره طلاق می‌دهد و این کار را تکرار می‌کند. قصد او از این کار اذیت و ضرر زدن به همسر است که در شرع اسلامی از آن نهی شده است. شرع زمانی به حفظ رابطه زوجیت جواز داده که به انگیزه التیام و انس و آرامشی که خدا میان زن و مرد خواسته است، باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۳۳). طلاق نیز نباید منکر و غیر معروف و براساس غضب و انتقام‌گیری از زوجه باشد؛ بلکه باید به نحو معروف و با انگیزه‌های نیک و به صورت متعارف در میان مردم باشد. البته در برخی آیات، طلاق به معروف و در برخی به احسان مقید شده است. باید توجه کرد که در احسان نکته‌ای است که در معروف نیست. توضیح مطلب اینکه در طلاق گاهی ضرر بیشتری متوجه زن خواهد شد؛ چراکه برای نمونه برخی مردان طلاق را به بخشیدن مهریه یا کم کردن آن مقید می‌کنند. این کار هر چند منکر نیست، اما خداوند با تقیید به احسان می‌خواهد در این قضیه جانب زنان را بگیرد و طلاق را برای آنان تسهیل کند (همان، ۲ / ۲۳۴).

این تقیید رفتار ظاهری به نیات و انگیزه‌ها و خصوصیات خلقی بحثی مهم و مرتبط با موضوع را میان مفسران ایجاد کرده است. علامه طباطبایی ذیل تبیین آیه ۲۳۱ بقره اسم

اشاره در آیه «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ» (بقره / ۲۲۹) را به معارف ذکر شده در دو آیه قبل برمی گرداند و این معارف را همان آمیختگی احکام فقهی با مسائل اخلاقی می داند. ایشان با عبارت «ربما استشعر» می فرمایند: «آیه به این مطلب استشعار دارد که تفرقه میان احکام فقهی و اصول اخلاقی و اکتفا به عمل به مجرد احکام فقهی و جمود بر ظواهر و پوسته دین جائز نیست؛ چراکه در این کار مصالح تشریح و غرض دین و سعادت زندگی انسانی از بین می رود» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۳۵).

ایشان چند سطر بعد ذیل «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» (بقره / ۲۳۱) دوباره به این بحث برگشته و می گوید: کسی که دین را مختصر در ظواهر آن کند، مسخره کننده آیات الهی است؛ چراکه خداوند شرع را برای انسان نیاورده تا بر ظاهر افعال، مانند: گرفتن، دادن، نگه داشتن و یا جدا کردن اکتفا کند؛ بلکه مصالح عمومی را در نظر گرفته است تا جامعه را اصلاح و سعادت زندگی انسانی را در آن تمام کند و اعمال را با اخلاق فاضله ترکیب کرده است تا نفوس را در آن تربیت و ارواح را با آن تطهیر کرده و معارف بلند دینی را در آن روشن سازد؛ مانند: توحید، ولایت و بقیه اعتقادات. کسی که بر ظواهر احکام اقتصار کند و بقیه دین را به پشت خود پرتاب کند، آیات الهی را به مسخره گرفته است (همان، ۲ / ۲۳۷).

شاید یکی از علل جدایی فقه و اخلاق در عمل مسلمانان، جدایی آن‌ها در حوزه دانشی است و شاید اگر فقه به گونه ای تدوین می شد که مباحثی که امروزه اخلاق خوانده می شود در آن مندرج بود، بهانه ای برای انفکاک فقه و اخلاق در حوزه عمل نبود.

دیگر تفاسیر به ویژه تفاسیر اجتهادی درباره «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» از آیه ۲۳۱ بقره نکاتی ذکر کرده اند که بسیار به بحث پژوهش حاضر مرتبط است و آن اهمیت ترکیب احکام ظاهری و باطنی در آیات قرآن است. محقق اردبیلی در زبدة البیان قید «معروف» را دال بر این می داند که برگشت به ازدواج با حسن معاشرت و پرداخت نفقه به صورت نیکو، و طلاق نیز به طریقی زیبا و نیکو باشد و نه همراه با ضرر زدن، غضب و تلخی. او در ادامه، مسخره کردن آیات الهی را به این نحو می داند که به واسطه این احکام احساسات و

زندگی زوجه به بازی گرفته شود (اردبیلی، بی تا: ۵۸۴، ۵۸۷). محقق اردبیلی همچنین قیودی مانند: معروف، احسان و سراح جمیل را که در آیات دیگر ذکر شده است، دال بر اذیت نکردن و آزار نرساندن به زوجه توسط احکام و خلاف آن را به استهزا گرفتن آیات الهی می‌داند (همان، ۵۹۷-۶۰۰).

صاحب مواهب القرآن این بخش از آیه را این گونه تفسیر می‌کند که مسخره کردن آیات الهی به انجام ندادن آن‌ها، تجاوز از آن حدود و یا اکتفا به ظواهر و دور انداختن باطن احکام است و این موارد به تمامی مصداق مسخره کردن و سبک شمردن آیات الهی است (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۴ / ۴۴). قطب راوندی نیز در فقه القرآن مشابه این نظرات را اتخاذ کرده است (راوندی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۸۰-۱۸۱).

آنچه از ظواهر آیات احکام فهمیده می‌شود، درهم آمیختگی توصیه به رفتار ظاهری و توجه به باطن و غرض از آن‌هاست. در اینجا تنها آیات روابط زوجین به عنوان نمونه ذکر شد و گرنه کمتر آیه مربوط به احکام فقهی پیدا خواهد شد که در آن یا در آیات قبل و بعد آن، اشاره‌ای به رفتارهای جوانحی و ملکات و انگیزه‌ها نشده باشد.^۱

۳. اهمیت بیشتر مباحث درونی

بسیاری از تدقیق‌ها و موشکافی‌های صورت گرفته در فقه که نشان دهنده اهمیت رفتار و امور جوارحی است، در اخلاق و مسائل مربوط به خلیات و خصوصیات روحی صورت نمی‌گیرد. براساس دلیلی که اکنون اقامه می‌شود، چنانچه ثابت شود که امور درونی از اهمیت بیشتری برخوردارند، لازم است که همان روش سخت گیرانه و موشکافانه فقهی در مباحث مربوط به درون و خلیات نیز اعمال شود. در صورتی که همان روش‌های دقیق در مباحث مربوط امور جوانحی و درونی اعمال شود، دیگر تفاوتی میان فقه و اخلاق به لحاظ

۱. برای نمونه بنگرید به: (بقره/ ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۹، ۲۸۲، ۲۸۳؛ آل عمران/ ۹۷، ۱۰۴، ۱۳۰؛ نساء/ ۵، ۶، ۸، ۹۲، ۹۴، ۱۳۵؛ مائده/ ۲، ۹۶؛ انفال/ ۱؛ احزاب/ ۵، ۶، ۵۳ و ۵۵؛ حجرات/ ۱۲).

روشی هم نخواهد ماند و به وحدت فقه و اخلاق یک گام نزدیک تر شده ایم. یکی از ایرادات وارد شده به فقها عدم اولویت سنجی آنان در طرح و بررسی مباحث است. در فقه برخی دقایق رفتاری بسیار کاویده شده و شروط و قیود آن بیان می شود؛ اما امور مهم تری که سرنوشت و سعادت انسان در گرو آن هاست، به سادگی و با این استدلال که در حیطه فقه قرار نمی گیرد، کنار گذاشته می شود (میرصانع و صادقی، ۱۳۹۹: ۱۰۱). یکی از اهداف و شاید مهم ترین و نهایی ترین هدف فقه، ترسیم شیوه زندگی منتهی به سعادت است. طبق آیات و روایاتی که در ادامه به آن ها پرداخته می شود، سعادت آدمی در گرو باطن و خصوصیات باطنی است و رفتار ظاهری به عنوان مقدمه ای برای تغییر و تثبیت درون، اهمیت پیدا می کند.

۳-۱. شواهد اهمیت مباحث خلق و درون

الف) شواهد قرآنی

بسیاری از آیات براهیمت بیشتر درون نسبت به رفتار بیرونی دلالت دارند. برخی از این آیات عبارت اند از:

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ (یونس / ۹).

علامه طباطبایی ذیل این آیه در پاسخ به این سؤال که چرا خداوند مؤمنان را به ایمان و اعمال صالح توصیف کرده؛ ولی هدایت به سوی خود را تنها به ایمان نسبت داده است؟ می گوید: «تنها عاملی که بنده خدا را به مقام قرب بالا می برد، ایمان است و اعمال صالح در آن نقشی ندارد؛ تنها نقش اعمال صالح یاری ایمان و به نتیجه رساندن ایمان در بُعد عمل است» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۰ / ۱۸).

طبق تبیین علامه طباطبایی، منظور از «کلم طیب» عقاید حقی است که زیربنای اعمال است و آن را می توان همان ایمان گرفت و طبق این تفسیر، آنچه اصل است و به سوی خدا صعود می کند، ایمان است و عمل صالح مانند موتوری است که آن را بالا

می برد (همان، ۱۷ / ۲۳).

۲. ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (نساء / ۱۵۲) و همچنین ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله / ۱۱).

در این آیات، فضیلت ایمان علّت رفعت و نجات اخروی انسان است. در این آیات، هیچ ذکری از شرط بودن عمل صالح به میان نمی آید.

۳. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ (شعراء / ۸۸-۸۹).^۱
در این آیات، سعادت اخروی در گرو سلامت و صحت قلب و روح آدمی بیان شده و امر دیگری هم عرض آن دانسته نشده است. همچنین از اطلاق آن می توان به معیار بودن قلب سلیم پی برد.

۴. ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ (احزاب / ۵).

در جاهلیت، مشرکان فرزند خوانده را فرزند حقیقی خود می پنداشتند و مثلاً همسر او را بر خود حرام دانسته و حتی او را منسوب به خود صدا می کردند. قرآن از این سنت جاهلی نهی کرده و می گوید که فرزند خوانده فرزند حقیقی فرد نمی شود و احکام فرزند حقیقی بر او جاری نیست. در ابتدای این آیه چنین آمده است که فرزند خوانده را منسوب به خود صدا نکنید و در ادامه خداوند می فرماید: اگر به اشتباه و عادت کاری طبق سنت جاهلی کردید، اشکالی ندارد و آنچه باید در قبال آن پاسخ گو باشید، چیزی است که در آن عمد قلبی بوده است.

در این آیه، افعالی که عمد قلبی در آن است، محاسبه شده و موصوله یا مصدریه بودن «ما» تفاوتی در معنای آن ایجاد نمی کند. این آیه نشان می دهد که فعل به تنهایی ارزشی ندارد؛ بلکه با توجه به عقبه اش ارزش گذاری می شود. این آیه و آیه ۲۲۵

۱. آیه های ۳۲ و ۳۳ سوره ق نیز مضمونی مشابه دارند.

سوره بقره نسبت به دیگر آیات صراحت بیشتری در ملامت بودن قلب و روح در ارزش گذاری الهی دارند.

۵. ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (بقره / ۲۲۵).

به اعتقاد علامه طباطبایی، براساس این آیه خداوند جز با قلب با چیز دیگری کاری ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۲۵). خداوند فقط فضایل و رذایلی را محاسبه می کند که قلب اکتساب کرده است. فخر رازی نیز در تأیید این معنا می گوید: «قلب، مخاطب حقیقی [در اوامر و نواهی شرعی] است؛ زیرا محل تمیز و اختبار است و دیگر اعضا در تسخیر او هستند» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۴ / ۵۳۰).

۶. ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (بقره / ۲۸۴).

آنچه در نفس یا دل انسان جای دارد، انگیزه ها، نیات و ملکات اوست. طبق این آیه، خداوند انسان را با آنچه در دل و نفس اوست، محاسبه می کند و معیار را دل و نفس قرار می دهد. علامه مجلسی نقل می کند که پس از نزول این آیه، اصحاب پیامبر ﷺ نزد ایشان آمدند و گفتند: خداوند ما را به چیزی بیش از توانمان امر کرده است. ما خطورات قلبی داریم که خود نیز آن ها را نمی پسندیم، چطور خداوند ما را با آن ها محاسبه می کند؟ پیامبر ﷺ در پاسخ به این سؤال آنان را به اطاعت امر کرد. در ادامه با نزول آیه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره / ۲۸۶)، خداوند در کارشان گشایش ایجاد کرده و انسان ها را به خاطر اموری که به قلب خطور می کند، تکلیف و عقاب نمی کند؛ چراکه جلوگیری از آن ها در اختیار انسان نیست. علامه مجلسی سپس به اهمیت قلب اشاره کرده و روایت دیگری از پیامبر ﷺ نقل می کند که ایشان با اشاره به قلب می فرماید، جایگاه تقوا اینجاست و با بیان آیه ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ (حج / ۳۷) می فرمایند، تقوا در قلب است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱ / ۲۷۴-۲۷۵).

ب) شواهد روایی

علاوه بر آیات، روایات نیز بر اهمیت درون آدمی تأکید می‌کنند. در برخی روایات، جایگاه قلب سلیم که محلّ بخشندگی و مهربانی است، بر ترو مؤثرتر از عبادات واجبیه چون نماز و روزه معرّفی شده است:

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ فَقَالَ هَذَا قَلْبٌ مَنْ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ وَلَكِنْ يَدْخُلُهَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَالشَّفَقَةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ» (نوری، ۱۴۰۸: ۱۵ / ۲۶۰).

در روایتی دیگر، امام علی علیه السلام خشوع قلبی را عامل خشوع رفتاری دانسته که نشان دهنده اهمیت امور قلبی نسبت به امور رفتاری است: «فَأِنَّهُ مَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲ / ۶۲۸).

در روایتی از امام رضا علیه السلام نیز تفکّر که رفتاری جوانحی است، بر کثرت نماز و روزه ترجیح داده شده است: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۳ / ۱۴۱).

با توجه به جایگاه قلب در نسبت با رفتار و ابتنای ثواب و عقاب بر کیفیت قلب و روح انسان می‌توان چنین نتیجه گرفت که معیار ارزیابی اصلی در نگاه قرآن، روح و قلب و ویژگی‌های آن است. قلب و روح انسان، به عنوان جایگاه فضایل و ردائیل، معیار سعادت انسان در قیامت هستند. مقدّم داشتن فضیلت ایمان بر عمل صالح و بیان ایمان و قلب سلیم در جایگاه یگانه راه نجات، مؤیداتی بر محوریت و موضوعیت فضایل و منش هاست. این امر نشان دهنده آن است که تدقیق‌های فقهی در آسناد، دلالت و جمع گزاره‌های موجود نباید تنها بر افعال ظاهری و جوارحی متمرکز باشد؛ بلکه باید به سمت افعال جوانحی، افکار، ملکات و خلقیات نیز سوق داده شود. البته این‌گونه نیست که فقها در مباحث باطنی هیچ استنباطی نکرده باشند؛ بلکه نمونه‌های بسیاری از آن در فقه مرسوم وجود دارد؛ مانند: عقیده و ایمان، علم، نیت، قصد، اراده ظاهری و باطنی، رضایت تقدیری و صفاتی چون حسد و کبر. نگارنده به این موضوع در مقاله‌ای دیگر

خواهد پرداخت؛ اما این استنباط تا رسیدن به وضعیت مطلوب فاصله زیادی دارد.

نتیجه‌گیری

از ترکیب سه دلالت اندماج، وحدت سیاق و اهمیت درون چنین نتیجه گرفته شد که در استنباط فقهی به استنباط احکام امور باطنی انسان و شخصیت و ملکاتی که در منابع دینی بر آن‌ها تأکید شده، نیاز است و دیگر اینکه بهتر است که این موارد، ذیل یک دانش و به صورت منسجم در نظر گرفته شود:

۱. وحدت سیاق بر این امر دلالت دارد که همان فرایند استنباطی‌ای که برای احکام رفتاری اعمال می‌شود، باید برای احکام رفتار جوانحی و خلیقات نیز اعمال شود. تمایز نهادن میان افعال ظاهری مانند: نماز، روزه و حج و افعال باطنی مانند: بخل، حسد، ایمان و اخلاص، در روش استنباط و اعمال سخت‌گیرانه‌ترین شیوه‌های تشخیص حق و باطل و استنباط احکام در دسته اول و رهاسازی دسته دوم و یا تسامح در ادله دسته دوم هیچ توجیهی ندارد.

۲. اندماج مباحث به ما چنین گوشزد می‌کند که حتی در صورت اثبات تفاوت و عدم وحدت سیاق مباحث مربوط به رفتار از ملکات، به علت ترکیب، اختلاط و ارتباط عمیق این مباحث با یکدیگر چه به صورت تعلیلی و چه تقییدی، به پژوهش فقهی درباره موضوعات مربوط به رفتار جوانحی و خلیقات نیاز است.

۳. طبق منابع دینی، اهمیت بیشتر مباحث مربوط به درون نشان دهنده آن است که حتی با اثبات عدم وحدت سیاق و عدم اندماج مباحث رفتار ظاهری و رفتار باطنی، باید تدقیق و وسواس استنباطی درباره مباحث مربوط به درون بیشتر از رفتار ظاهری باشد.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه

- علمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدة البیان فی أحكام القرآن*، المكتبة الجعفرية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران، چاپ اول، بی تا.
۵. استرآبادی، محمد بن علی، *آیات الأحكام فی تفسیر کلام الملک العلام*، کتاب فروشی معراجی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴ ق.
۶. امام رضا علیه السلام، *الفرقہ المنسوب للإمام الرضا علیه السلام*، مؤسسة آل البيت علیہم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
۷. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الأصول*، مؤسسة آل البيت علیہم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۸. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، *وسائل الشیعه*، مؤسسة آل البيت علیہم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
۹. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله، *فقه القرآن*، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، لبنان، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.
۱۱. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، بی تا، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. عراقی، ضیاء الدین، *الاجتهاد والتقلید*، بی تا، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، بی تا، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، *مواعظ امامان علیہم السلام*، ترجمه موسی خسروی، بی تا، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
۱۸. محدث نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، مؤسسة آل البيت علیہم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۹. موسوی سبزواری، عبدالاعلی، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، دفتر آیت الله العظمی سبزواری، بی تا، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
۲۰. موسوی قزوینی، علی، *تعلیقه علی معالم الأصول*، بی تا، قم، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.
۲۱. مهدوی کنی، صدیقه، «عدم تمایز گزاره های اخلاقی و فقهی قرآن کریم (از حیث موضوع، محمول، هدف، قلمرو و ضمانت اجرا)»، *قرآن، فقه و حقوق اسلامی*، سال ۶، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ ش.
۲۲. میرصانع، سید محمد باقر و هادی صادقی، «تأثیرات علم اخلاق بر استنباط احکام فقهی با تأکید بر آرای غزالی در کتاب احیاء علوم الدین»، *اخلاق پژوهی*، دوره ۳، شماره ۶، بهار ۱۳۹۹ ش.